

بسمه تعالی

درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق

سروش دباغ

خلاصه از معین مرادی (dialectic.blog.ir) - بخش هفتم

می توانید برای دریافت قسمت های دیگر به وبلاگ دیالکتیک (البته در صورت آپلود شدن) مراجعه فرمایید

نسبت بین دین و اخلاق

داستایوفسکی جمله ای دارد در کتاب *برادران کارامازوف*: «اگر خدا نباشد همه چیز مجاز است» این جمله در واقع نقشی بازدارنده برای خدا در نظر دارد و این اعتقاد را القا می کند که پذیرش وجود خدا و اعتقاد به این موضوع بر رفتار انسان ها موثر است و بازدارنده از انجام ناصواب می گردد.

نکته: بحث دین در این مقاله به ادیان ابراهیمی و تعبدی مربوط است نه مثلا ادیان آسیای شرقی با مختصات خاص آن ها. صورت مساله: آیا اخلاق، گزاره های اخلاقی و حتی مفاهیم اخلاقی متکی به دین هستند؟ به این معنا که اگر مفهوم دین را از آن ها بگیریم، معنای آن ها نیز دستخوش نقصان و نابودی گردد؟ و آیا امکان احراز یک حکم اخلاقی موجه، بدون مراجعه به مائورات دینی ممکن هست یا نه؟

یک واقعیت: در تمام تاریخ تعداد بی شماری از انسان ها مناسبات اخلاقی و داوری های اخلاقی خود را بر پایه دستورات دینی بنا کرده اند و این قضیه در همین زمان نیز صادق می باشد.

اگر تعریف کلاسیک دین، که آن را شامل تجربه دینی، معرفت دینی و عمل دینی می داند قبول کنیم، ادیان اسلام و یهودیت که مناسکی هستند و همچنین مسیحیت که شامل دستورات احکامی اندکی است، مشحون اند از توصیه ها و دستورات اخلاقی. این گزاره ها را گزاره های هنجار محور می نامیم.

اما میان گزاره ها و مفاهیم اخلاقی فی حد نفسه، و دستورات اخلاقی دین چه نسبتی بر قرار است؟ این بحث که ابتدا در رساله *وتیفرون* افلاطون آمد با این سوال اساسی شکل میگیرد که آیا هر آنچه خدا به آن دستور می دهد خوب است یا هر آنچه خوب است خدا به آن دستور داده؟ شق اول حسن و قبح را ذاتی و مستقل از خدا و شق دوم آن را وابسته به اراده و بنا بر آن تعریف می کنند. برای پاسخ به این سوال، چهار رابطه بین دین و اخلاق را بیان می کنیم که این چهارگانه نه از حصر عقلی که از استقصاء آمده و ممکن است روابط دیگری نیز موجه باشند.

- ۱- رابطه دلالت شناسانه: یعنی دلالت ارزش ها و مفاهیم اخلاقی مثل خوبی و بدی را باید از متون دینی بدست آورد.
- ۲- رابطه وجود شناسانه یا هنجاری: تحقق اوصاف اخلاقی در خارج و ترتب آن ها بر اوصاف ستمبر اخلاقی متکی به اراده خداوند است. یعنی هر آنچه موضوع وجودشناسی فرااخلاق است را وابسته به اراده الهی می داند.
- ۳- رابطه معرفت شناسانه: احراز حجیت احکام اخلاقی و شناخت آن ها متکی به رجوع به گزاره های دینی است. یعنی حجت و صدق و کذب هر گزاره اخلاقی را باید با مراجعه به دستورات دینی روشن کرد.
- ۴- رابطه روان شناسانه: اینکه تکیه اخلاق بر دین را روان شناسانه بدانیم یعنی دین منبعی برای نهادینه سازی اخلاق باشد.

در میان این چهارگانه، مورد اول قائلان اندکی دارد اما موارد دوم و سوم طرفداران بسیار زیادی دارند.

سوال: چه خدایی را در این جا مد نظر داریم؟

پاسخ: خدای ادیان توحیدی، خدایی انسان وار که اراده می کند و اراده خود را عملی می کند و از طریقی مثلا وحی منتقل میکند.

سوال: پس جوامع بدوی که دین به این معنا ندارند چه می شوند؟

پاسخ: انسان ها هیچ گاه بطور کامل عاری از اخلاق نیستند. لذا از همین موضوع نیز برای استقلال اخلاق و دین استدلال کرده اند.

- حال به بررسی بیشتر دو مورد بیان شده می پردازیم: اکام فیلسوف انگلیسی معتقد است که اگر خدا باشد، اوست که

تصمیم میگیرد چه چیزی درست و اشتباه است و حتی تصمیم گیری های اخلاقی را هم بر عهده او می دانست. توماس آکوئیناس

هم معتقد بود که اگر چه خدا نمی تواند درستی یا نادرستی را اراده کند (یعنی ما برای تصمیمات خود راهی برای درک نظر

خداوند نداریم؛ نه اینکه خدا بی اراده و ناتوان از تصمیم گیری باشد!) اما دست کم می تواند راه درست را به ما نشان دهد. یعنی

آکوئیناس تلقی اکام را حداکثری می پنداشت و معتقد بود ما راهی برای احراز خواست خدا نداریم بلکه این خداست که از راه وحی

و رسولان خواست خود را به ما می رساند.

دینداران چند راه را برای دست یابی به حقایق اخلاقی متکی به دین بر می شمرد:

۱- دین داران مدعی اند که خداوند تصمیمات خود را در این باره از طریق وحی و ابزاری مثل پیامبران و متن مقدس به

دست انسان رسانده. درباره کیفیت وحی و نحوه حصول متون مقدس در ادیان مختلف اخلاف هست اما این در اصل بحث

مورد نظر ما اثری ندارد.

۲- سنت مبتنی بر قانون طبیعی آکوئیناس: عقل انسان قادر به کشف حقیقت اخلاق الهی است و خداوند منبع نهایی معرفت

اخلاقی است. انسان ها بر صورت خدا خلق شده اند لذا قادر به درک جنبه هایی از این معرفت اند.

۳- شهود های اخلاقی بنیادین ما خود تصویری از رای خداوندند. همان بحث فطرت الهی موجود در انسان.

این مدعیات را که بررسی کنیم میبینیم کلامی و درون دینی اند. اما اگر این نوع رابطه دین و اخلاق را بپذیریم سوال این می شود

که تنوع رفتار در بین دینداران چگونه توجیه پذیر است؟ البته که پاسخ این سوال مد نظر این بحث نیست.

سوال: فرض کنیم از هر طریقی که دسترسی به دستورات الهی حاصل می شود، و دزدی و قتل بی گناهان و تجاوز به حقوق

دیگران را در آن می یافتیم؛ در آنصورت عکس العمل چه بود؟ آیا ما نباید برای فهم این گزاره ها و رسیدن به یک داوری درباره آن

یک سری ادراکات قبلی از خوبی و بدی داشته باشیم؟

سوال: اگر بنا بر فرض دینداران، زمانی که از متصف شدن یک امر ستر اخلاقی به خوبی و بدی خبر میدهیم در واقع داریم از

امری که خداوند داده حرف می زنیم. سوال اینکه چگونه می شود مطمئن بود که القائاتی که به ما میشود القائات خداست نه

شیطان؟ آیا برای تشخیص اینکه القائات حسن است یا قبیح نیاز به شناختی قبلی از خوبی و بدی نداریم؟

به تعبیر نیلسون همان معیارهایی که دینداران برای خیر بودن خدا و دستوراتش استفاده میکنند همان ها اخلاق را از دین جدا می

کند. مگر اینکه بگوییم هر چه خدا حکم میکند همان خیر است و نیازی به تلقی پیشینی از خیر نیست!

هر چه آن خسرو کند شیرین کند // چون درخت تین که جمله تین کند (مولوی)

این موضعی کلامیست که اشاعره هم برای بسط ید خداوند داشتند (در مقابل معتزله که از حسن و قبح ذاتی سخن میگفتند). اما

سوال مهمی هم اینجا مطرح می شود: اگر مدعی باشیم که تلقی پیشینی از خیر و شر نداریم و برای فهم آن ها به وحی باید

مراجعه کرد چگونه بدون هیچ تصور پیشینی از خیر و شر می توانیم سخن خداوند را درباره خیر و شر بفهمیم؟ و اینکه اساس خیر بودن مراجعه به سخن خدا برای درک معنا را از کجا می آوریم؟ بدون معتقدات عقلی پیشینی درک ممکن نیست. درباره موارد دوم و سوم هم که کیفیت ترتب اوصاف اخلاقی به موضوعاتشان را متوقف بر اراده خداوند می داند سوال اینجاست که چگونه می توان مطمئن شد که ما متعلق اراده خداوند را درست فهمیده ایم؟ آیا در این تشخیص خطایی راه ندارد؟ در این صورت چگونه می شود آن خطا را تشخیص داد؟

این ها سوالات پیش روی نظریه امر الهی در حوزه اخلاق است که باید پاسخ داده شود. البته هستند کسانی که هنوز به اتکای اخلاق بر دین معتقدند و دلایلی هم آورده ان د که اینجا مجالش نیست...

dialectic.blog.ir